

## تلمیح به داستان‌های قرآنی پیامبران الهی در دیوان ولی دشت بیاضی

روح الله خادمی \*

شکرالله خادمیان \*\*

### چکیده

میرزا محمدولی دشت‌بیاضی متخلص به «ولی» از شعرای شیعه ایران در قرن دهم هجری است. روزگار زندگی او هم‌زمان با قدرت‌گیری سلسله شیعه مذهب صفوی و دوران شاعری او مصادف با اوج‌گیری شیوه وقوع است. او علاوه بر مناقب پیامبر و ائمه شیعه، در خلال شعرهایش از داستان‌های پیامبران نیز به صورت تلمیح یاد کرده است. تلمیح از آرایه‌های بدیع معنوی است و در اصطلاح آن است که شاعر با سوق دادن ذهن خواننده به سمت داستان، مثل، آیه، حدیث یا سخنی مشهور و ارتباط دادن آن با کلام خود لطف سخن را بیشتر کند. در این پژوهش، اشارات ولی به داستان‌های ده تن از پیامبران الهی بررسی شده است. ولی دشت بیاضی از نقاط برجسته داستان زندگی حضرت آدم (ع)، حضرت ابراهیم (ع)، حضرت یعقوب (ع)، حضرت یوسف (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت هارون (ع)، سلیمان نبی (ع) و حضرت عیسی (ع) در شعر خود به صورت تلمیح یاد کرده است. در مورد پیامبری خضر و ذوالقرنین نیز میان علما بحث است؛ اما تلمیحات ولی به داستان این دو نیز بررسی شده است.

واژه های کلیدی: ولی دشت بیاضی، تأثیر قرآن، تلمیح، پیامبران

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

\*\* کارشناس علوم قرآنی دانشکده علوم قرآنی شیراز

## ۱- طرح مسأله

مسأله تحقیق حاضر، بررسی تأثیرپذیری ولی دشت بیاضی از داستان‌های پیامبران الهی در قرآن کریم است و این مسأله قابل تحلیل به سه مسأله عمده است:

۱- آیا ولی دشت بیاضی اساساً از قرآن تأثیر پذیرفته و در این صورت چه مقدار از این تأثیرات مربوط به تلمیحات قرآنی است؟

۲- اهداف و زمینه‌های استفاده از آیات قرآن در شعر ولی دشت بیاضی چیست؟

۳- روش تلمیح به داستان‌های پیامبران در شعر ولی دشت بیاضی چگونه است و او چه اندازه در این کار موفق بوده است.

روش پاسخ به این مسائل، تحلیل محتوایی دیوان ولی و مطالعه تطبیقی با قرآن کریم است که برای این منظور ابتدا دیوان ولی به طور کامل مطالعه شد و تلمیحات مربوط به پیامبران یادداشت برداری گردید و سپس با مراجعه به قرآن کریم به عنوان منبع تطبیقی اصلی و چند منبع فرعی دیگر به بحث درباره موضوع پژوهش پرداختیم.

## ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

### ۲- تمهید

میرزا محمدولی دشت بیاضی متخلص به ولی از شعرای شیعی ایران در قرن دهم هجری است. دوران زندگی او مصادف با حکومت سلسله صفوی است و از جمله پادشاهان آن سلسله، ولی با شاه تهماسب اول صفوی (حکومت: ۹۳۰ - ۹۸۴)، شاه اسماعیل ثانی (حکومت: ۹۸۴ - ۹۸۵)، سلطان محمد خدابنده (حکومت: ۹۸۵ - ۹۹۶) و شاه عباس اول (حکومت: ۹۹۶ تا ۱۰۳۸) معاصر بوده و از حکومت شاه عباس حدود چهار یا پنج سال را درک کرده است.

### ۳- نگاهی به روزگار زندگی ولی و پیش‌زمینه‌ها

روی کار آمدن حکومت صفوی، نقطه عطفی در تاریخ مذاهب ایران به شمار می‌آید. زمانی که شاه اسماعیل حکومت را در دست گرفت، مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب رسمی ایران اعلام کرد و بدین ترتیب صفحه نوینی در تفکر شیعه باز شد.

شاهان صفوی به حمایت از علما و بزرگان شیعه همت گماردند و بر اثر این حمایت‌ها بود که می‌بینیم تفکر شیعی در این عصر یکی از بارورترین دوران‌ها را پشت سر گذارد. در بادی امر، شاهان شیعه صفوی مدیحه‌سرایی را نیز به سوی مدایح دینی از قبیل منقبت حضرت رسول (ص) و ائمه شیعه (ع) سوق دادند و باعث ورود فراوان عناصر دینی و مخصوصاً شیعی به عالم ادبیات شدند.

تولد و حضور در خانواده‌ای شیعی در خراسان و شرفیابی به بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و نیز اعتقادات قوی قلبی نسبت به اسلام و ائمه شیعه و نیز تأثیری که رویکرد شاه تهماسب صفوی که «من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلایند، قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین (ع) گویند، صلّه اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند» (اسکندریک ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۷۸) بر شاعران آن عصر نهاد را می‌توان اسباب تجلی عقاید دینی و مذهبی در شعر ولی دشت بیاضی دانست. علاوه بر این، فصاحت و بلاغت قرآن و معیار قرار گرفتن قرآن برای خلق آثار ادبی در قرون مختلف و مرسوم بودن قرائت قرآن و آشنایی عامه مردم مسلمان ایران با قرآن را باید بر دلایل ذکر شده افزود. در دیوان ولی تأثیرات فراوانی از قرآن، حدیث، تاریخ انبیا و تاریخ اسلام و بخصوص تاریخ شیعه به چشم می‌خورد و بر پژوهشگران است تا این تأثیرات را به وجهی نیکو باز نمایند.

پیشینه بهره‌گیری و اثرپذیری سخنوران پارسی از قرآن و حدیث به آغاز پیدایی و پاگیری شعر فارسی یعنی نیمه‌های سده سوم می‌رسد. البته می‌دانیم که پیشینه سروده‌های پارسی‌گویان آن روزگار دستخوش آسیب و آفت گشته و جز اندکی از آنها به دست ما نرسیده است... با این همه نشانه‌هایی از اثرپذیری قرآنی - حدیثی را در کهن‌ترین سروده‌های فارسی می‌توان یافت.» (راستگو، ۱۳۸۰: ۶) اوج تأثیرپذیری از قرآن و حدیث و معارف اسلامی را در مثنوی مولانا می‌توان مشاهده کرد.

از آنجا که پرداختن به همه این تأثیرات از حوصله این مقاله خارج بود، به بحث پیرامون تلمیحات و اشارات ولی دشت بیاضی به داستان پیامبران بسنده شد. امید است که حق مطلب به خوبی گزارده آید.

#### ۴- تلمیح

تلمیح در لغت به معنی به گوشه چشم اشاره کردن و در اصطلاح فن بدیع آن است که شاعر در ضمن کلام به داستان یا مثل یا آیه یا حدیث یا سخن یا حادثه‌ای که معروفیت داشته باشد اشاره کند. تلمیح از صنایع معنوی بدیع است و از طریق ایجاد تداعی، تأثیر شعر را بیشتر می‌کند. بخشی از تلمیح مربوط به اساطیر و شیوه بهره‌گیری شاعر از آن می‌شود که از مباحث مورد توجه در نقد شعر امروز است. استفاده از تلمیح، نشانه وسعت اطلاعات و غنای فرهنگی شاعر است و بر لطف و عمق شعر می‌افزاید. (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۸۳) «اما بهترین تلمیحات آن است که ذهن شاعر و نویسنده تنها تأثیری از آیه یا حدیث پذیرفته باشد نه اینکه آن آیات یا احادیث را عیناً از تازی به پارسی درآورد و نام تلمیح بر آن بنهد.» (حلبی، ۱۳۸۹: ۵۶)

چنان‌که در آغاز کلام اشاره شد، هرگونه اشاره غیر صریح به آیه، حدیث، قصه، مثل یا شعر مشهور و امثال اینها تلمیح نامیده می‌شود؛ اما در این پژوهش فقط آن گونه از تلمیحات که ناظر بر داستان‌های پیامبران الهی است مورد بحث قرار گرفته است.

### ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

#### ۵- پیامبران در شعر ولی

فرهنگ اسلامی یکی از ارجمندترین دستمایه‌های سخنوران ما بوده و بازار این سکه چنان رایج که در هر پهنه از آفرینش هنری و ادبی به کار گرفته می‌شده و از اینجاست که در همه گونه‌های سخن از نظم و نثر، رنگ و بوی فرهنگ اسلامی بویژه قصص قرآن را توان دید. (انزابی نژاد، ۱۳۵۵: ۲۰۹) از میان آن‌همه مسائل که با آگاهی از آنها می‌توان دُرَدانه‌های پنهان سخن را از بند الهام بیرون کشید و پرده از چهره عروس معنی برافکند، آنچه برگرفته از قرآن است بیش از همه است و در این میان نیز بیشترین بخش از اثربخشی به قصص قرآن و سرگذشت پیامبران اختصاص دارد. البته تبلور این قصه‌ها به همان صافی و اختصار که در کلام خدا آمده در ادب پارسی نیامده بلکه با لایه‌های بسیاری از اندیشه انسان‌ها و افسانه‌ها در آمیخته است. (همان: ۲۱۳)

در دیوان ولی به داستان زندگی ده تن از پیامبران الهی اشاره شده است: حضرت آدم (ع)، حضرت ابراهیم (ع)، حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت هارون (ع)، حضرت سلیمان (ع)، و حضرت عیسی (ع). در مورد پیامبری خضر و ذوالقرنین نیز میان علما بحث است؛ اما تلمیحات ولی به داستان این دو نیز بررسی شده است.

### ۵-۱- حضرت آدم (ع)

آدم ابوالبشر نخستین انسان است که با القاب خلیفه‌الله، ابوالوری، معلم‌الاسماء و خفی‌الله نیز شناخته می‌شود. در اشتقاق نام آدم علیه‌السلام برخی آن را مشتق از «ادیم» به معنای خاک (اشاره به سرشت خاکی آدم) و عدّه‌ای به معنی سرخی و گندمگونی می‌دانند. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۲۸) در پیامبر بودن او میان مفسران بحث است ولی اشارتی در قرآن مجید هست که بعضی دال بر پیامبری او گرفته‌اند. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۴۵) و آن اشارت این است: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل عمران: ۳۳)

### ۵-۱-۱- سجده نکردن ابلیس در برابر آدم

خداوند آدم را به خلیفگی خویش آفریده است. به هنگام آفریدن آدم بین خداوند و فرشتگان گفت و گویی رخ داده و فرشتگان پرسیدند آیا کسی را که اهل فساد و خونریزی است می‌آفرینی؟ خداوند پاسخ داد که من به حقیقتی آگاهم که شما آگاه نیستید. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۴۵) پس از آفرینش آدم، خداوند به ملائکه دستور می‌دهد که برای تهنیت یا امتحان فرمانبرداری آنان یا بزرگداشت کرامت انسان، به آدم سجده کنند؛ همه می‌کنند جز شیطان. (همان) ابلیس که از فرشتگان مقرب بود هفتصد هزار سال به طاعت مشغول بود. به او وحی آمد که من خلقی خواهم کرد بر زمین و این زمین از شما بستانم و به او میراث دهم. آنگاه خداوند آدم را از گل بیافرید و او را در زمین خلیفه خویش کرد. همه فرشتگان او را طاعت داشتند جز ابلیس، که سر باز کرد و به خویشتن در افتاد (بقره: ۳۴) و گفت: من از او برترم. او از خاک است و من از آتش. (اعراف: ۱۶). (یاحقی، ۱۳۶۹: ۶۲)

ابلیس را ز نامه سیاهی چه غم اگر عذر تو بر جریده عصیان کشد رقم ۱۶ /

و:

تاکنون ابلیس بودی در سجود ار یافتی کاخراندرخاک خواهدشدچنین گنجی ۴ / ۳۵۳

و:

ز ترک سجده آدم کجا بود یکسان سر اطاعت ابلیس بازمین گناه ۳ / ۲۰۴  
ذکر این سریچی در سوره‌های بقره: ۳۴، اعراف: ۱۱، حجر: ۳۱، اسراء: ۶۱، کهف: ۵۰، طه: ۱۱۶ و ص: ۷۴  
آمده است. ابلیس به سبب این نافرمانی مطرود شد و کینه آدم را در دل گرفت و در صدد انتقام از آدم و حوا  
برآمد.

#### ۵-۱-۲- شجره ممنوعه

آدم و همسرش به شادی و شادکامی در بهشت می‌گذراندند و همه اسباب عیش را مهیا داشتند ولی به آنها گفته  
شده بود که فقط از میوه یک درخت نخورند که به تعبیر قرآن شجره‌الخلد= درخت جاودانگی بود. (طه: ۱۲۰).  
گفته‌اند که این درخت انگور بود و گفته‌اند انجیر و بیشتر مفسران برآند که درخت گندم بود. (خرمشاهی،  
۱۳۷۱: ۱۴۵). شیطان که رشک و رقابتی با آنان داشت چنین القا کرد که خداوند برای این از خوردن میوه آن  
درخت نهیشان کرده بود که مبادا جاودانه شوند و جاویدان در بهشت بمانند و آنان را به وسوسه جاودانگی  
می‌اندازد. آدم و حوا به دام وسوسه شیطان می‌افتند... و دانه یا میوه ممنوع را می‌خورند و از بهشت رانده  
می‌شوند. (همان) ولی دور ماندن خود از سرزمین فارس را به هبوط آدم از بهشت تشبیه می‌کند:

چه گفت گفت که از بهر خوردن گندم ز خلد فارس چرا مانده‌ای چو آدم دور ۱۴ /  
در قرآن کریم از گندم نامی نرفته است؛ بلکه در این باب فقط شجر گفته شده است. (بقره: ۳۴، اعراف: ۷) و  
در سوره طه: ۱۸ در اشاره به موضوع مورد بحث، لفظ شجره‌الخلد؛ یعنی درخت جاویدان آمده است. ازین روی  
این گیاه در کل به درخت یا شجر ممنوعه و میوه آن به میوه ممنوعه مشهور است. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۶۸) شاید  
بتوان گفت که ذکر نام‌های بهشت مثل خلد، فردوس، رضوان و... در شعر فارسی نشانه‌ای برای یادآوری  
خاطره شیرین زندگی در بهشت باشد. مثلاً بیت:

کیستم بلبلی که گلشن قدس خشک خاری ز بوستان منست ۱۳ /

## ۵-۲- حضرت ابراهیم (ع)

ملقب به خلیل (خلیل الله؛ خلیل الرحمن) جدّ اعلاّی بنی اسرائیل و عرب مستعربه است. قرآن (انعام: ۷۴) نام پدر او را آزر ذکر کرده است. او با نمرود بن کوش همزمان بود. (یاحقّی، ۱۳۶۹: ۵۹)

## ۵-۲-۱- به آتش افکنده شدن و سرد شدن آتش بر ابراهیم

ابراهیم قوم خویش را به خدای یگانه دعوت می‌کرد. نمرود تدبیر عقوبت ابراهیم کرد و گفت او را بسوزید و خدایان خویش را نصرت کنید. ابراهیم را به آتش اندر افکندند. آتش به امر خدا بر او سرد و سلامت شد. (انبیاء: ۶۹) چون نگریستند او را در میان گلستان دیدند به نماز ایستاده. آتش بر او گلستان شد و خلیل خدای تعالی گشت. (یاحقّی، ۱۳۶۹: ۵۹)

دلم پر آتش و از یاد او عجب دارم / که بی‌ملاحظه آید در او چو ابراهیم / ۱۶ /  
و:

کسی که مهر تو دارد به دل چه غم دارد / اگر رود به مثل چون خلیل در آتش / ۱۶ /  
و:

هم از این آب و هوا داشت مگر ابراهیم / که نمودش به نظر سنبل و گل نار و دخان / ۱۳ /

## ۵-۳- حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع)

یعقوب پسر اسحاق و پدر یوسف از پیامبران بنی اسرائیل است. او ساکن کنعان یکی از شهرهای قدیم فلسطین بود. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۶۲۱) یوسف پسر حضرت یعقوب از راحیل، زن محبوب او و برادر تنی بنیامین بود. یعقوب دوازده پسر داشت که از آن میان یوسف از همه نیکوروی‌تر بود و گرمی‌تر؛ و پدر او را سخت دوست داشت و برای او ردای مخصوص ساخته بود. مادر یوسف مرده بود و عمه‌اش ایلیا او را بزرگ می‌کرد. قرآن مجید داستان حضرت یوسف را «احسن‌القصص» (یوسف: ۳) خوانده و آن را با تفصیل تمام در دوازدهمین سوره که به نام او نامیده شده بیان داشته است. (یاحقّی، ۱۳۶۹: ۴۶۶)

### ۵-۳-۱- برتری یوسف نسبت به برادران

یوسف شبی یازده ستاره و ماه و خورشید را به خواب دید که او را سجده می‌کردند. یعقوب خواب وی را تعبیر کرد و از او خواست که برای برادران نقل نکند.

ستوده قدری دانادلی نکورایی که همچو یوسف در رتبه فخر اخوانست ۱۲ /

اما برادران سرانجام بر وی و بر محبت پدر به او حسد بردند و به حيله او را به صحرا برده، در چاه انداختند و پیراهن خون‌آلود او را برای پدر آورده، اظهار داشتند که یوسف را گرگ دریده است. کاروانی که عازم مصر بود و از آن حوالی می‌گذشت، وی را از چاه برکشید و به مصر برد و به معرض فروش گذاشت. (همان)

### ۵-۳-۲- یوسف و زلیخا

عزیز مصر به اصرار همسر نیکورویش زلیخا، او را به ثمن بخش خرید و زن را گفت: او را گرمی دار تا چون بزرگ شود به فرزندی گیرم. یوسف در دربار عزیز مصر بالید و خداوند او را علم تعبیر خواب آموخت. در این میان زلیخا بر او دل باخت و وی را به خویشتن فرا خواند. یوسف امتناع کرد و از پیش او بگریخت و زن از پس او همی دوید و جامه او بگرفت و از پشت بدرید که ناگاه شویش از راه رسید و هر دو خجل شدند. (همان)

ای بوالهوس از عشق مزین دم که تورا چاک در جامه فتاده‌است و مرا در جگر افتاد ۲۵۲ / ۱

و: **ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی**

همچو تو یوسف رخی و آنگه دل و طاقت، خرمن ناموس را عشق زلیخا آتش است ۱۱ /

و:

یوسف جمال مصرم از کنعان فطرت [بیاض] شوق زلیخایی بین ۱۷ /

### ۵-۳-۳- زندانی شدن یوسف

زلیخا یوسف را به سوءنظر متهم کرد و از شوی خواست وی را به زندان افکند. (همان)

پیشتر زانکه شود از اثر بخت زبون یوسف عشق مرا خاک جُنابد زندان ۴ / ۱۹۰

و:

ای که بی یاد تو در خانه تن یوسف روح بسود زندانی ۱۸ /



### ۵-۳-۴- آزادی یوسف از زندان

فرعون مصر خوابی دید و چون خوابگزاران در تعبیرش فروماندند و یوسف به تعبیر رؤیا شهرت یافته بود یوسف را از زندان فرا خواند. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۲۷)

خبر دهید که یوسف وداع زندان گفت      طرب کنید که کان خیر باد گوهر کرد / ۱۴

### ۵-۳-۵- عزیزی یوسف در مصر

و چون یوسف طبق آن خواب، پیش‌بینی قحط سال می‌کرد، تصدی خزائن و ارزاق مصر به او واگذار شد. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۲۷) از آن پس یوسف خزینه دار ملک بود و گندم در سال‌های قحط می‌فروخت.

بس نیکو گفت آن که، زین نظم      می داد چراغ سحر را نور / ۲۰  
هم یوسف به عزیز در مصر      هم موسی به کلیم در طور / ۱ / ۳۴۴

### ۵-۳-۶- وصال یعقوب و یوسف

یعقوب که از غم دوری یوسف نابینا شده بود، ده پسر خویش را بفرستاد تا از مصر گندم بیاورند و بنیامین را به یادگار نیز خویش نگاه داشت. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۶۷) برادران یوسف برای تهیه غله از کنعان به مصر آمدند و یوسف خواسته‌شان را برآورد و حتی برای استمالت، نقدینه‌شان را نهانی در میان کالاهایشان گذاشت. سپس از آنان خواست که در سفر بعد برادر دیگرشان بنیامین را نیز همراه بیاورند و آوردند و یوسف دستور داد تا پیمانۀ خاصش را نهانی در باردان او بگذارند تا به این بهانه دستگیرش کنند و نزد او بماند. اندوه یعقوب - که از سرنوشت یوسف بی‌خبر بود - بالا گرفت. برادران تهیدست یوسف، بار دیگر برای تهیه غله نزد او رفتند و او این بار خود را به آنان شناسانید و برادران گفتند همانا خداوند به تو برتری و سروری بخشیده و ما خطاکار بودیم. یوسف از راه فتوت گفت گذشته‌ها گذشته است و بر شما سرزنشی نیست. پیراهن مرا با خود ببرید و بر روی پدرمان بیفکنید تا بینائی‌اش را بازیابد و بازیافت. به درخواست یوسف پدر و برادران و خانواده‌هایشان به مصر کوچیدند و سرانجام یوسف و یعقوب دیدار کردند و یوسف پدر و برادران را گرامی داشت. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۲۷ و ۸۲۸)

ز سجده درت آن بهره یافت دیده که دید      فراق دیده کنعان ز سوی پیراهن / ۳ / ۱۹۶

ولی همچنین در ابیات (۲ / ۲۷۱) و (۷ / ۲۱۹) به وصال یعقوب و یوسف اشاره کرده است. ابیات:

چند ماتم زده کلبه حسرت باشم      چند آتش زده شعله غیرت باشم      ۳۰۲ / ۱

و:

غمخانه‌ای که بی تو به نامم بنا کنند      خاکش به جای آب ز آتش شود خمیر      / ۱۶

و:

این منم باز که از کلبه احزان فراق      بسته عزمم پی طوف حرم وصل احرام      / ۱۴

نیز خاطره کلبه احزان یعقوب را به ذهن متبادر می‌کند.

داستان یوسف از جمیع جهات و به ویژه از حیث رابطه او با زلیخا به طور وسیعی مورد توجه شاعران و نویسندگان در ادب فارسی قرار گرفته است. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۶۷)

#### ۵-۴- حضرت موسی (ع)

ملقب به کلیم‌الله از بزرگ‌ترین پیامبران بنی‌اسرائیل که بین قرن‌های ۱۵ تا ۱۳ قبل از میلاد ظهور کرده است. شرح سوانح عمر و رسالت او بیش از هر پیامبر دیگری در قرآن مجید یاد شده. نام او ۱۳۶ بار در قرآن آمده. فرعون چون از کثرت بنی‌اسرائیل -یا به قولی دیگر طبق پیش‌بینی کاهنی از پدید آمدن کسی که سلطنت او را براندازد- هراسان بود دستور داده بود که فرزندان ذکور را به هنگام تولد بکشند. مادر موسی، موسی (ع) را از بیم کشته شدن به الهام الهی در سبد یا صندوقی نهاده در رود نیل به آب داد. آسیه همسر فرعون که بر کرانه نیل تفرّج می‌کرد او را دید و از آب برگرفت. موسای نوزاد به امر و الهام الهی هیچ پستانی به دهان نمی‌گرفت تا مریم خواهر موسی (ع) -که به دنبال نوزاد تا کاخ فرعون رد گرفته و راه یافته بود- مادر موسی (ع) را به عنوان دایگی به خاندان فرعون معرفی کرد. بدین ترتیب موسی (ع) در خاندان فرعون یا به قولی در خانه مادر خود، در دامن تربیت و توجه مادر تربیت شد. در سن رشد روزی بر حسب حادثه‌ای به هنگام دفاع از یکی از عبرانیان، یک قبطنی را به ضرب مشت کشت. سپس از مصر به مدین (میان حجاز و شام) گریخت و در آنجا داماد شعیب نبی شد و در ازاء کابین همسرش ده سال اجیر شعیب گردید. پس از به پایان رسیدن این مهلت، موسی (ع) با همسرش صفورا عازم مصر شد. و در وادی طوی در شبی سرد و ظلمانی که راه گم کرده بودند به

طلب آتش برآمد. و در دامنه کوهی دید که درختی فروزان است... و ندایی از سوی درخت برآمد که همانا من پروردگار جهانیانم. (خرمشاهی، ۱۳۷۱، ۱۸۷)

عیسی ام آری فراز عرش منزل کرده ام موسی ام آری به معنی طور سینا دیده ام / ۱۱ /  
و:

سر خیال تو کردم که دل ز پرتو او چو تاب آتش طور است و وادی ایمن / ۱۰ /  
و:

حیات خصم شب است و سنان لمعه وجود فتح کلیمست و گرز عزم تو طور / ۱۰ /  
و بدین ترتیب موسی به پیامبری مبعوث شد و مأموریت یافت که به مصر برود و فرعون را به توحید بخواند.  
**۵-۴-۱- سخن گفتن موسی نزد فرعون**

موسی زمانی که به نزد فرعون رفت از خدا خواست که «ای پروردگار من، سینه مرا برای من گشاده گردان. و کار مرا آسان ساز. و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند.» (طه: ۲۵ - ۲۸)

در قصص الانبیاء نیسابوری آمده است که چون موسی یک ساله شد فرعون به همسرش آسیه گفت آن پسر را چه کردی و چون موسی را بیاوردند فرعون او را در آغوش کشید. موسی ریش فرعون را کشید. فرعون گفت این دشمن من است و او را بکشم. آسیه گفت چنین نیست، موسی کودکی بیش نیست و اگر خواهی او را بیازمای. آن گاه بفرمود [فرعون] تا طشتی بیاوردند پر آتش و طشتی دیگر پر از عناب و هر دو را پیش او بنهادند. موسی دست به عناب دراز کرد تا برگیرد. جبریل در ساعت بیامد و دست او بگرفت و سوی آتش برد. موسی پاره آتش برگرفت و بر زبان نهاد. زبانش بسوخت و آن عقده بر زفان او از آن بود. فرعون او را معذور داشت. ازین رو موسی الکن بود و به همین دلیل هارون برادر موسی که در امر نبوت معاون موسی بود در موارد مهم به جای او سخن می گفت و ازین رو او را فصیح خوانده اند. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۵۵۴)

به گاه خواندن مدحت سزد که بردارد سلامت سخنم عقده از زبان کلیم ۱۸۲ / ۸

#### **۵-۴-۲- معجزه عصا**

موسی برای چرانیدن گوسفندان و پاسبانی آنان از شعیب عصا خواست. اهل اخبار گفته اند عصایی که شعیب به موسی داد همان بود که آدم از بهشت آورده بود و شعیب را به میراث رسیده بود و نوشته اند موسی خود آن را

از میان عصاهای شعیب برگزید. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۰۰) موسی (ع) در برابر فرعون آیات و معجزاتی نمایان کرد تا او را به خشوع وادارد از جمله عصایش را به صورت اژدها درآورد یا دستش را در گریبان می‌کرد و چون بر می‌آورد فروغی همچون خورشید تابان از کف دستش می‌درخشید. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۸۷) فرعون همه این آیات و معجزات را حمل بر سحر می‌کرد و از ساحران ولایات مصر خواست که با موسی معارضه کنند. ساحران عصاهای خود را افکندند و بر اثر سحر آنها را همچون اژدها نمودند. آنگاه موسی (ع) عصای خویش را بیفکند که اژدهایی شد و عصاهای اژدهانمای ساحران را بلعید. ساحران دانستند که سحر با معجزه پهلو نمی‌زند و به صدق نبوت و رسالت موسی (ع) ایمان آوردند. (همان، ۱۸۸)

آنچه جود از قلمش دیده و دانش ز دلش آنچه موسی ز عصا دیده و جم از خاتم ۱۷۶ / ۶  
و:

چه غم که سحر کند خصم، در عداوت من چو هست کلک مرا معجز عصای کلیم ۱۸۲ / ۱

#### ۵-۴-۳- وزارت و پیامبری هارون

در قرآن کریم بارها به پیامبری هارون، برادر تنی حضرت موسی (ع) اشاره و تأکید شده است. مثلاً در سوره‌های نساء: ۱۶۳، انعام: ۸۴، مریم: ۵۳، مؤمنون: ۴۵ و سوره‌های دیگر. خداوند همچنین هارون را به خواست موسی (ع) (طه: ۳۰) به وزارت او منسوب کرد. (فرقان: ۳۵) حافظ ابو نعیم که یکی از مخالفین و علمای اهل سنت است ۳۰ سوره طه از ابن عباس روایت کرده که روزی پیغمبر اکرم (ص) دست من و علی را گرفت و به جانب کعبه برد وارد خانه کعبه شدیم چهار رکعت نماز به جا آورد و پس از اتمام دستهای مبارک را بالا برد دعا کرد و فرمود: پروردگارا موسی بن عمران پیغمبرت دعا نمود و گفت خدایا شرح صدری به من عطا فرما و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا گفتارم را مردم بفهمند و یکی از اهل مرا کمک من قرار ده و برادرم هارون را وزیرم کن و پشت مرا به او محکم کن پروردگارا محمد (ص) پیغمبر تو است از حضرت مسئلت می‌نمایم علی (ع) که از اهل بیت من است برادر و وزیرم قرار ده پشتم را به او محکم کن و در تبلیغ و رسانیدن احکام او را شریک من بنما ابن عباس می‌گوید دعای پیغمبر هنوز به اتمام نرسیده بود که شنیدم منادی صدا زد ای محمد آنچه درخواست نمودی به تو عطا کردیم و برادرت علی را خلیفه و وزیرت قرار دادیم. (تفسیر جامع، ج ۴، ۲۸۷). ولی از این روایت که مورد اتفاق علمای شیعه و سنی است، چنین استفاده کرده است:

وارث مرتبۀ هارونی پسر عم نبی زوج بتول  
پسر عم نبی زوج بتول پسر عم نبی زوج بتول  
پسر عم نبی زوج بتول پسر عم نبی زوج بتول

#### ۵-۴-۴- موسی کلیم الله

موسی (ع) چهل شب با خداوند میقات گذاشت و برای مناجات و مراقبه بر فراز کوه سینا رفت و احکام ده گانه به صورت لوح بر او نازل شد و خداوند با او سخن گفت. ولی به لقب «کلیم الله» در بیت (۱ / ۱۸۲)، (۸ / ۱۸۲) و (۱ / ۳۴۴) اشاره کرده است.

#### ۵-۴-۵- موسی و سامری

در مدت غیبت موسی (ع)، بنی اسرائیل بهانه جو که هوسباز و سست پیمان شده بودند به دعوت شیادی به نام سامری گرویدند که از ذوب زینت های زرین آنان بتی به هیأت گوساله ای ساخته بود که مانند گاو از خود بانگ بر می آورد. سامری قوم بنی اسرائیل را که خاطره بت پرستی دیرین در دلشان بیدار شده بود به پرستش گوساله دعوت می کرد. موسی (ع) چون بازگشت و قوم خود را گمراه و فریب خورده یافت الواح را به زمین کوفت و با هارون درشتی کرد... موسی (ع) سامری را نفرین کرد و سامری ملعون و مطرود بنی اسرائیل شد و در شقاوت و شوربختی عمر گذراند. موسی (ع) گوساله زرین را بسوخت و خاکسترش را به دریا ریخت. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۸۸ و ۱۸۹) این داستان در آیات ۱۴۲ تا ۱۵۵ سوره اعراف آمده است.

میشناسد چون منی را هر که بتواند فیض طبع موسوی از صنع کلک سامری ۲۱۲ / ۷

و:

فکر سوار ابرش سحر است و سامری زین گونه بادپایی در زیر ران ندید ۱۱ /

و:

همانا سامری در نکته دانی ز من آموخت این شیرین زبانی ۳۷۶ / ۶

#### ۵-۴-۶- موسی و قارون

نام قارون چهار بار در قرآن (قصص: ۷۶ و ۷۹؛ عنکبوت: ۳۹؛ مؤمنون: ۲۴) ذکر شده است. وقتی موسی از مناجات باز آمد و قومش در غیاب او گوساله پرست شده بودند، بنی اسرائیل را به مصر آورد؛ قارون ثروت بسیار فراهم آورده و مرتد گشته بود. قارون که علم کیمیا از موسی آموخته بود گوساله سامری را بسوخت و با آن

دارو و کیمیا، زرها انباشت و توانگر شد و درهای باغ و تمام خانه‌ها از زر بساخت و کس از او توانگرتر نبود. در انجیل هست که کلید گنج‌های قارون را بر شصت شتر بار می‌نهادند و مال و خزاین او را چهارصد هزار کلید بود، در چهل انبان، و به روایت قرآن (قصص: ۷۶) چندین تن زورمند زیر بار کلیدهای مخازن او زانو می‌زدند. موسی از قارون زکات خواست؛ چون مقدار آن زیاد می‌شد، قارون از دادن آن زکات سر باز زد و سران بنی‌اسرائیل را بر آن داشت که زنی فاجره را بخوانند و بر موسی تهمت فسق نهادند. اما زن در برابر انبوه مردمان راز توطئه را فاش کرد و قارون را دروغزن نامید و چون قارون سخن حق را نشنید، زمین به فرمان موسی درآمد و به اشارت موسی او و تمامی ثروتش را فرو خورد. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۳۵ و ۳۳۶)

گفت گنجیست کش نقد است نعمت های دلت ابریست کش بارانش حکمت‌های / ۱۰  
و:

گه نشیب نماید به چشم راکب او متاع خانه عیسی ذخیره قارون ۱۹۹ / ۵  
قارون در فرهنگ اسلامی و به تبع آن در ادبیات فارسی کنایه از کسی است که در اندوختن مال افراط ورزد و با داشتن ثروت بسیار که هیچ گاه به دردش نخورد نابود گردد. (همان: ۳۳۶)

## ۵-۵- خضر (ع)

در قرآن نام خضر نیامده است. در سنت اسلامی یکی از اولیاء و شاید انبیاست. گویند نام خضر با خُضره (سرسبزی) هم‌ریشه است؛ و این از آن است که هر جا - بویژه بر زمین خشک - که می‌نشست یا می‌گذشت آن موضع سرسبز می‌شد (گل و گیاه از آن می‌روید)، یا از آن است که بر سجاده سبز نماز می‌گزارد. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۵۳۳)

نسیم ای خضر اقدام موسوی الهام چه خوش نوید حریفی زهی قبول پیام ۱۶۹ / ۶  
یکی از نکات برجسته قصه خضر در این است که خضر و الیاس (بر خلاف اسکندر که گاه همان ذوالقرنین گرفته شده) در درون ظلمات به سرچشمه آب حیات راه یافتند و از آن نوشیدند و عمر جاودانه یافتند. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۵۳۴) ولی مثل بیشتر شعرای ایران، خضر را با آب حیات می‌شناسد:

تیغ تو خضر روح مرا آب زندگی خوی تو خیل صبر مرا آفت جمال / ۱۳

همراهی خضر و آب حیات در ابیات (۱۶ / ۱۱۳)، (۱۳ / ۱۲۸)، (۱۵ / ۱۵۰)، (۹ / ۱۵۷)، (۱۴ / ۱۷۳) و (۲ / ۱۹۳) نیز مورد اشاره قرار گرفته است. به طور کلی، در ادب فارسی داستان خضر با مناسبات زیر مطرح می‌شود: الف) عمر جاودان، زیرا که خضر آب حیات نوشید و بقا یافت. ب) آب حیات که اسکندر در طلبش ناکام ماند. ج) ظلمات که چشمه حیوان در آن واقع است. د) راهنمایی و دلالت گمگشتگان. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۱۸۳ و ۱۸۴)

#### ۵-۶- حضرت سلیمان (ع)

سلیمان بیستمین و کوچکترین فرزند داوود نبی است که به موجب اکثر روایات اسلامی در ۱۰۰۳ ق م، خداوند حکم نبوت را پس از داوود به او داد؛ درحالی‌که کتاب مقدس تنها او را پادشاهی مقتدر معرفی کرده است. هفده بار نام او در قرآن آمده است. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۵۲) در متون تاریخی پادشاهی او را از ۹۷۳ تا ۹۳۵ پیش از میلاد گفته‌اند. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۳۳۳) خداوند آدمی و دیو و مرغ را همچون لشکریان فرمانبردار او کرد (نمل: ۱۷) و جلال و حشمت و پادشاهی او زبانزد خاص و عام شد و ملکش در وسعت و گشادگی ضرب‌المثل گردید. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۵۲). ولی ممدوح خود را دارای فرسلیمانی می‌داند:

سلیمان فر اسکندرمنش سلطان علی سلطان ایا گرد درت تاج سر تخت سلیمانی ۲ / ۲۱۹

یکی از نمونه‌های حشمت سلیمان انگشتی اوست که در قرآن مجید یا کتاب مقدس به آن اشاره نشده، ولی در افسانه‌های مربوط به سلیمان وارد شده است. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۳۲۲) از دیرباز افسانه‌های مربوط به سلیمان (ع) با جم [=جمشید] درآمیخته است. زمانی که ولی دانش ممدوح را به خاتم انگشت سلیمان تشبیه می‌کند، از او با نام جم یاد می‌کند:

آنچه جود از قلمش دیده و دانش ز دلش آنچه موسی ز عصا دیده و جم از خاتم ۶ / ۱۷۶

به کار بردن نام آصف (وزیر سلیمان) نشان دهنده یکی بودن سلیمان و جم از نظر ولی است. آصف بن برخیا وزیر و مشاور حضرت سلیمان بود. در سنت ادب مدیحه‌سرایی در ایران، وزرای کاردان را به آصف تشبیه می‌کنند. ولی نیز در ابیات: (۳ / ۱۵۱)، (۳ / ۱۶۴)، (۱۷ / ۱۸۷)، (۱۳ / ۲۱۶)، (۹ / ۲۳۳)، (۱۱ / ۳۴۴)، (۱۶ / ۳۴۸)، (۲۲ / ۳۴۹)، (۱۵ / ۳۴۹) و (۱۷ / ۳۴۹) ممدوح خود را به آصف شبیه کرده است. همچنین تأثیر خلط شخصیت سلیمان و جمشید در ابیات زیر مشهود است:

ای ز حکم تو همه مشکل گیتی آسان حامی دین و دول، آصف جمشید مکان ۱۸۷ / ۳

و:

همه سر بر خط فرمان تو دارند مگر بنده آصف جم حشمت والاگری ۱۴ /

## ۵-۷- ذوالقرنین

ذوالقرنین به معنای خداوند دو شاخ، دارنده دو گیسو، صاحب دو قرن زندگی یا سلطنت، پادشاهی که چون ملک مغرب و مشرق بر وی تمام شد خداوند او را پیغمبری داد. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۰۶) بعضی از مفسران و قصه‌شناسان، ذوالقرنین را همان اسکندر می‌دانند. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۶۴). این قول به اشخاصی مانند ابن اثیر، فخر رازی، بوعلی سینا و دیگران نسبت داده شده است (ر.ک: ابن اثیر، کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۱۶۳؛ تفسیر مراغی، ج ۱۶، ص ۱۲؛ تفسیر درالمنثور، ج ۴، ص ۲۶۵). جمعی دیگر معتقدند که ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده که به نام «تباعه» خوانده می‌شدند. از جمله اصمعی در «تاریخ عرب قبل از اسلام» و ابن هشام در «سیره» و ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقیه» از این دیدگاه دفاع کرده‌اند. نظریه دیگر، نظر دانشمند بزرگ اسلامی «ابوالکلام آزاد» هندی در کتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» است که او را کورش کبیر دانسته است. بیشتر علمای اسلامی، از جمله علامه طباطبایی این طرح را قابل انطباق با مفاد قرآنی دانسته از آن حمایت کرده‌اند، (تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۴۲۶). ولی به تبع گروه اول، ذوالقرنین را برابر با اسکندر دانسته است:

چنان حمله آورد یأجوج سرما که چون بید شد سکندر بلرزد ۱۲۳ / ۱

که ذکر این داستان به اختصار در آیه ۹۴ سوره کهف و آیه ۹۶ سوره انبیاء آمده است.

بعضی از داستان‌سرایان اسکندر را مبتکر آینه‌سازی می‌دانند. (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۸۶۴) ولی دشت بیاضی در ابیات (۱۰ / ۲۱۱)، (۱۸ / ۲۱۲)، (۱۴ / ۲۰۷) و (۲ / ۲۰۹) به آینه‌سازی او اشاره کرده است. همچنین ممدوح خود را سکندر دل (۳ / ۱۷۶)، اسکندر شکوه (۵ / ۲۰۰) و اسکندر منش (۲ / ۲۱۹) و دارای بخت اسکندر (۱۶ / ۱۲۰) و (۱۷ / ۲۱۳) خطاب کرده است و در جایی دیگر ممدوح خود را چنان قدرتمند می‌بیند که اسکندر در پای او افتاده و پیشانی بر خاک نهاده است:



### ۵-۸- حضرت عیسی (ع)

عیسی بن مریم ناصری (منسوب به ناصره) ملقب به مسیح و کلمه الله و روح الله و مسیحا است ... مسیحیان اغلب وی را پسر خدا می دانند؛ در حالی که مسلمین او را یکی از پیامبران اولوالعزم می دانند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۱۰)

### ۵-۸-۱- حضرت مریم (س)

بر طبق روایات اسلامی هنگامی که مریم از اهل خود دور شد روح القدس به صورت بشری بدو ظاهر گشت. روح به مریم گفت: من فرستاده خدایم و پسری به تو بخشم. مریم گفت: چگونه ممکن است در حالی که بشری مرا مس نکرد و من بدکار نیستم. روح پاسخ داد: خدای برای نشان دادن رحمت خود چنین فرموده است. پس روح در مریم دمید و او آبستن شد، ولی این واقعه را از مردم مخفی داشت تا هنگام زادن فرارسید. درد زاییدن مریم را سخت رنج می داد و او آرزوی مرگ می کرد. از شدت درد به درخت خرماي خشکی پناه برد. از جانب خدا ندا رسید که درخت خشک را حرکت ده تا برای تو خرماي تازه ریزد، و چنین شد. پس عیسی متولد گردید.

گهر پاک تو شد باعث این فیض که شد بطن مریم صدف و پیکر عیسی گوهر / ۱۳  
قوم مریم از زادن چنین کودکی از مریم دوشیزه در عجب شدند و گفتند: ای مریم پدر و مادرت هر دو از نیکان بودند، چگونه چنین کاری از تو سر زد، پدر این کودک کیست؟ مریم از جانب خدا دستور داشت که با کس سخن نگوید. پس به سوی گهواره کودک اشاره کرد. کودک زبان گشود و گفت: من بنده و فرستاده خدایم از خداوند، بپرهیزید به جهت توهین های ناروایی که به مادرم می کنید.

خداوند در قرآن کریم بارها از حضرت عیسی (ع) نام می برد. در آیه ۱۱۰ سوره مائده به تأیید کردن حضرت عیسی (ع) با روح القدس، سخن گفتن او در گهواره، تعلیم کتاب و حکمت و تورات و انجیل به او، ساختن پرنده از خاک، شفا دادن کور مادزاد و پیس و زنده کردن مردگان و ... اشاره کرده است.

### ۵-۸-۲- سخن گفتن عیسی (در گهواره)

چنانکه از قرآن کریم بر می آید (مریم: ۲۸ به بعد) مردم مادر عیسی را به ناشایست متهم کردند و مریم پاسخ آنان را به عیسی، کودک خردسال وا گذاشت؛ که گفتند: چگونه کسی که در گهواره باشد سخن بگوید؟ عیسی به سخن آمد و گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا مبارک ساخته و به پیامبری خویش برگزیده است. داستان نطق عیسی (ع) در اناجیل اربعه مذکور نیست. از این رو عیسویان و یهود و مجوس و فلاسفه انکار کنند که عیسی در مهد سخن گفت. (یا حقی، ۱۳۶۹: ۳۱۰)

دم زدن از معجز عیسی که چه چون بگشایم سر دُرُج سخن ۱۶ /  
و:

در آن کشور که کلکم نکته بین بود مسیحا را نفس، خلوت نشین بود ۱۱ /  
ولی همچنین در ابیات (۴ / ۱۶۲)، (۵ / ۱۸۵)، (۱۰ / ۱۴۳)، (۱۴ / ۲۲۱)، (۲ / ۳۵۰)، (۱۰ / ۳۷۵) به این معجزه مسیح اشاره کرده است.

### ۵-۸-۳- زنده کردن مردگان

عیسی به فرمان خدای تعالی کور و پیس را شفا می داد و مرده را زنده می کرد. در انجیل صیوت (کودکی) هست که طفلی را در بازی می کشند و گناه را به گردن عیسی می گذارند. طفل مرده به فرمان عیسی برخاست و به بی گناهی مسیح گواهی داد. چهار روز پس از مرگ شخصی به نام العازر، عیسی بر سر گور او رفت و با دم مسیحایی خویش او را زنده کرد ازین جهت نفس عیسی و دم مسیحا به عنوان معجزاتی که به کار بهبود بخشیدن بیماران و زنده کردن مردگان می آمد مورد استفاده شعرای فارسی زبان برای ساختن مضامین بدیع واقع شده است. (یا حقی، ۱۳۶۹: ۳۱۱) نام عازر و داستانش در قرآن نیامده؛ اما در اناجیل مذکور است. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۴۱۹)

مست قربم آری آری تا سحر در جام باده ای همچون دم عیسی مصفا دیده ام ۹ / ۱۶۸  
و:

لبت به وقت سخن جانفزا است همچو مگر که بوسه زده بر بساط مرقد شاه ۱۸ /

اشاره به این معجزه حضرت مسیح (ع) در ابیات (۵ / ۱۱۳)، (۱۷ / ۱۱۶)، (۴ / ۲۷۸)، (۶ / ۲۱۲)، (۸ / ۲۱۲)، (۳ / ۱۸۱)، (۱۸ / ۱۳۶)، نیز آمده و از مضامین مورد علاقه ولی است.

#### ۵-۸-۴- خوان مسیحا

حواریون برای تحکیم ایمان خود از عیسی خواستند که از آسمان برایشان مائده بخواهد؛ نان و ماهی از آسمان فرود آمد. داستان مائده به این صورت در اناجیل موجود نیست. خداوند در آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵ سوره مائده بیان شده است.

نعمت منعم بکرم را جز شکر نگفت هر که بر خوان مسیحا سخن نان بشکست حاشیه/۱۱۱

#### ۵-۸-۵- بالا رفتن حضرت عیسی (ع)

خصیصه دیگر مسیح صعود عیسی (ع) به آسمان واقامت او در آنجاست. در قرآن مجید تصریح شده که خداوند عیسی (ع) را از زمین برگرفت و به آسمانها فرا برد. (آل عمران: ۵۵ و نساء: ۱۵۷ و ۱۵۸) بعضی مکان عیسی را در آسمان چهارم (سورآبادی)، برخی در آسمان سوم (طبری) و برخی آسمان دوم (میبدی) می دانند. اما ولی دشت بیاضی همانند قاتلان مشهورترین قول، از آسمان چهارم سخن گفته است:

در خاکدان دهر مسیحم که می سزد بختم که جا، ز مرتبه بر آسمان دهد ۱۲۷/۷

و:

جا گر چه گشته عرش چهارم مسیح را ننهاده پا هنوز برون از مکان برف ۱۷ /  
بیشترین مضامین عیسوی در دیوان ولی مربوط به عروج اوست. علاوه بر دو بیت بالا، ولی در ابیات (۱ / ۱۱۲)، (۷ / ۱۲۷)، (۲ و ۳ / ۱۳۲)، (۱۷ / ۱۵۴)، (۱۳ / ۱۶۶)، (۱ / ۱۶۸)، (۱۱ / ۱۶۸)، (۹ / ۱۸۶) و (۱۳ و ۱۴ / ۱۹۷) نیز ولی با این فراز از داستان عیسی (ع) مضمون سازی کرده است.

#### ۵-۸-۶- سوزن عیسی

چون عیسی را به آسمان فراز بردند، بدان شرط بود که از دنیا هیچ چیز برنده و قاطع با خویشتن نداشته باشد؛ اما سوزنی که از روی غفلت در جیب داشت موجب شد که از آسمان چهارم، که فلک خورشید است فراتر نرفت. از این رو سوزن عیسی به مفهوم نوعی تعلق و وابستگی در ادب فارسی معروف شده است. همچنین به

دلیل اینکه عیسی در آسمان چهارم متوقف و در واقع با خورشید هم‌خانه شد مضامین دیگری نیز پدید آمده است. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۱۱) ولی از داستان سوزن عیسی در این بیت برای تصویرسازی استفاده کرده است:

کارش از نشو و نما اوج گرفته است چنان که به گردون شده از سوزن عیسی سرخار ۲۰ /

### نتیجه‌گیری

مولانا محمدولی دشت بیاضی شاعر قرن دهم هجری از شعرای شیعی ایران است که تولد و شهادت او در زمان حکومت صفوی اتفاق افتاده است. او در خانواده‌ای شیعی و دوست‌دار اهل بیت (ع) دیده به جهان گشود و در جوانی به بارگاه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شرفیاب شد و هم در جوانی و هم در آخر عمر، مدتی مجاور آن حرم شریف گردید. اعتقادات و شور و شوق دینی و مذهبی او در سرتاسر دیوان خصوصاً در قصاید او آشکار است. او چنان علاقه شدیدی به مذهب شیعه داشت آخر کار، جان بر سر اعتقاد گذاشت و به قول صاحب عالم‌آرای عباسی به علت رفض (شیعی بودن) کشته شد.

در این مقاله کوشیدیم اشارات و تلمیحات ولی دشت بیاضی به داستان پیامبران الهی را از لابلاي اشعار دیوان او استخراج و مطالعه کنیم. نتایج حاصل این مطالعه ذیلاً شرح می‌گردد.

بیشترین تلمیحات ولی به داستان حضرت عیسی (ع) است. ولی از فرازهای زندگی حضرت مسیح به سخن گفتن او در گهواره و عروج او به آسمان بیشترین نظر را داشته است. اشاره به تکلم عیسی در گهواره جهت اثبات سخنوری خود و ادعای برابری و حتی برتری او بر عیسی مسیح است که البته انتساب سخنوری به حضرت عیسی چندان دقیق نیست و در منابع نیامده و فقط تکلم چند جمله در گهواره مشهور است. عروج عیسی به آسمان نیز دست‌مایه‌ای برای بیان قدر و منزلت خود و ممدوح و گاه ایجاد تصاویری بدیع و زیبا قرار گرفته است. پس از عیسی، حضرت موسی (ع) بیشترین تلمیحات ولی را به خود اختصاص داده است. طور سینا، سخن گفتن وی نزد فرعون، معجزه عصای ایشان، کلیم‌الله بودن موسی و ماجرای سامری و قارون از

مواردی است که ولی به آن اشاره یا از آن مضمون‌سازی کرده است. در مورد سامری باید گفت که ولی از سامری به نکته‌دانی و شیرین‌زبانی و سخنوری و قدرت اندیشه یاد کرده است که این صفات سامری در منابع نیامده و ولی آنها را بر پایهٔ ساحری او ساخته است. او هم‌چنین در ذکر قارون اشاره‌ای به جنبهٔ منفی زندگی و شخصیت او نکرده است. داستان حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع) در دیوان ولی همراه با هم آمده است. او به برتری یوسف بر برادران، ماجرای عشق زلیخا نسبت به یوسف، زندانی شدن یوسف و آزادی او و سپس فرمانروایی مصر و وصال یوسف و یعقوب اشاره کرده است. پس از آن، داستان حضرت سلیمان (ع) و شکوه پادشاهی او به همراه ذکر نام وزیر کاردان او، آصف بن برخیا بیشترین تلمیحات ولی را به خود اختصاص داده است. پس از سلیمان و آصف، بیشترین اشارات به خضر (ع) است و از میان ویژگی‌های داستان خضر، نوشیدن آب حیات و عمر جاویدان آن حضرت، مطمح نظر ولی بوده است. داستان حضرت آدم (ع) و سجده نکردن ابلیس بر او و خوردن آدم و حوا از میوهٔ ممنوعه و طرد شدن از بهشت نیز در شعر ولی متجلی شده است. ولی هم‌چنین به داستان حضرت ابراهیم (ع) و به آتش افکنده شدن و سرد شدن آتش بر آن حضرت اشاره‌ای کوتاه کرده است. اشارهٔ ولی به داستان ذوالقرنین در یک بیت آمده و آن، اشاره به ساختن سد در برابر قوم یاجوج و ماجوج است و البته ولی مانند بیشتر شعرای متقدم، ویژگی‌های ذوالقرنین را در اسکندر یافته و تشبیهاتی نیز با وجوه زندگی اسکندر، تشبیهاتی نیز ساخته است. احصاء و مطالعهٔ تلمیحات ولی به داستان پیامبران نشان‌دهندهٔ حضور کم‌رنگ این نوع هنرنمایی‌ها در شعر ولی است؛ چنان‌که از دیوان ۵۴۷۹ بیتی ولی، فقط حدود ۱۰۰ (صد) بیت حاوی تلمیحات ولی به داستان پیامبران است. بیشترین استفاده از تلمیح نیز برای بیان حسب حال، تفاخر، تشبیه و مدح صورت گرفته است.

قرآن کریم. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات سروش. ۱۳۷۴  
اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی. تصحیح ایرج افشار. جلد اول. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر،  
۱۳۵۰

انزابی نژاد، رضا. چهره پیامبران و قصص قرآن در ادبیات فارسی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه تبریز. سال ۲۸. شماره مسلسل ۱۱۸ و ۱۱۹. پاییز ۱۳۵۵، صص ۲۰۹ - ۲۴۱  
حلبی، علی اصغر. تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی. ویرایش دوم. چاپ هفتم. تهران: اساطیر. ۱۳۸۹  
خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. حافظ‌نامه. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش. ۱۳۷۱  
راستگو، سید محمد. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. چاپ دوم. تهران: سمت. ۱۳۸۰  
شمیسا، سیروس. فرهنگ تلمیحات. چاپ اول. تهران: فردوس. ۱۳۶۶  
میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر شاعری. چاپ دوم. تهران: انتشارات کتاب ممتاز. ۱۳۷۶  
ولی دشت بیاضی، مولانا محمد. دیوان. مقدمه، تصحیح و تحشیه دکتر مرتضی چرمگی عمرانی. چاپ اول.  
تهران: اساطیر. ۱۳۸۹

یاحقی. محمدجعفر. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: مؤسسه مطالعات و  
تحقیقات فرهنگی و سروش. ۱۳۶۹

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱